

درد مشترک

دوباره مینویسم و سد باره ، آری بار دیگر مینویسم و بارهای دیگر! هرچند که کسی نخواند ، و نخواهد که بخواند ؟ اما اینبار از تاریخ نمی نویسم ؟ چرا که تاریخ هزار چهره و هزار رنگ دارد ، و هر کس به رنگی آن را ببیند که می خواهد ببیند و در آن دروغ بسیار است و نه از اسلام ! که اسلام نیز دیوی هزار چهره و هزار رنگ است و هر کس خود را در چهره خود ساخته خود ، مسلمانی واقعی میپندارد :

(هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من)

این بار از درد مشترکمان مینویسم ، از درد مشترک هر ایرانی ، از ایران اسلامی و اسلام ایرانی ، ایندو معجون ناهم رنگ و ناهمگون ، ۱۴۰۰ سال است که با هم میزیند ترکیبی نامجنوس و نامانوس ، در این گستره طولانی اسلام ایرانی زاده شده است و ایران اسلامی ، اما هیچکدام خود نیستند هر یک دور از ماهیت واقعی ، سیاوش اوستا میگوید ایرانی هیچگاه مسلمان نشد آری نشد اما ایرانی ایرانی هم نشد ، این ترکیب نامانوس از ایرانی گمگشته ای ساخته است ، حیرت زده ، ایرانی نمیداند کیست ؟ چیست؟ و چه می خواهد و چه باید بخواند ؟ قرن بیستم قرن روشنگری و خردگرایی برای بسیاری از ملتها بود اما ایرانی باز هم نتوانست راه گریزی برای شناخت هویت راستین خود پیدا کند ؟ راستی چرا ؟ دنیای ایرانی دنیای تضادهاست ، فرهنگ ایرانی فرهنگ تضادهاست ! معجونی هزار رنگ ، فرهنگ هزار داماد ، ترکیبی از فرهنگ ایرانی و ترک و تازی و مغول و یونانی و غربی و هر کس که بر این سر زمین تاختن آورده ، تضادها بسیارند و بیشتر : تضادهای دین و ملیت ، تضادهای خرده فرهنگهای قومیتها ی ایرانی و تضادهای عصور و نسل جدید و قدیم ،

آری تضادها بسیارند برای نمونه (مشمت نمونه خروارست) : هویت ایرانی شادی طلب است اما مذهب ایرانی شادی گریز ، ایرانی که در گذر تاریخ از یک شادی به شادی دیگر میرفت هم اینک از یک اندوه به اندوه دیگر میگریزد ، فرهنگ ایرانی اهل تسامح است و سهل انگار و مذهب خشک و متعصب و بی روح ، سنت ایرانی طالب یک همسریست ولی دین ایرانی چند همسری ، سنگسار در فرهنگ ایرانی وحشیانه است اما در دین ایرانی واجب ، خوردن شراب در فرهنگ ایرانی ممدوح و پسندیده است اما در دین ایرانی مذموم و ناپسند ، ترکیب این دوگانه گی ها گاه بسیار تهوع آور میشوند شادی کودکان از آمدن ماه عزاداری محرم و ساختن حسین پارتیها ی جوانان که تنها تفریحشان شرکت در مراسم سوگواری حسین پارسی (نه تازی) است اما دوگانگیهای اخلاقی پنیاره تر و زشت ترند ، راستگویی زیباست و دروغگویی زشت اما دروغ مصلحتی ایرادی ندارد (و گاه ثواب نیز دارد) ، آدم کشی زشت است اما کشتن بیدینان و مخالفان واجب ، زنا حرام است اما صیغه ثواب دارد ، کسی حق ندارد به ناموس ما چپ نگاه کند اما ما میتوانیم دنبال ناموس دیگران برویم ، همه باید به دین و پیامبران ما احترام بگذارند اما ما میتوانیم به پیامبران دروغین آنان فحاشی کنیم ، شکنجه زشت است اما باید برای گرفتن اعتراف از زندانی حتما او را شکنجه کرد و مجرمان را مطابق فقه شیعه تازیانه زد ، دوگانه گی های اخلاقی بشمارند و ایرانی را در رفتار و اندیشه نامتعادل و پریشان احوال کرده اند ، ایرانی اسیر احساسات است ، هر چند که خود را خرد گرا میپندارد ، ایرانی بیمار است ، نه یک بیمار که چندین بیمار با چندین بیماری ، بیماری او واکنش طبیعی بدن به غدد بد خیمی هست که در درازنای تاریخ رشد کرده اند و بدخیم تر شده اند ، ایرانی خود میداند که بیمار است اما علاجش را نمیداند ، چرا که نوع بیماریش را نمیشناسد ، فقط میداند که بیماریش عود کرده است ، این رنج ایرانی دیگران را نیز میرساند چرا که این مادر هفت هزار ساله از آغاز بیمار نبوده و در جوانی کودکان تندرستی زاده که هر یک مردان تنومندی شده اند و این مردان نمیتوانند بیماری مادرشان را نظاره گر باشند و بی تفاوت بمانند ، ایرانی سردر گمست ، سر در گم :

شیعه و سنی ، مسلمان و زرتشتی ، غرب و شرق ، تازی و عجم ، ترک و پارس ، کمونیسم و سرمایه داری ؛ بدترین درد ، ندانستن درد است ، ایرانی درد مندست اما دردش را نمیداند ، فکر میکند دردش پول نفت است که قرار بود احمدی نژاد سر سفره اش بیاورد و نیاورد و آب و برق مجانی است که امامش قول داده بود بکند و نکرد ، یا بیکاری پسرش و یا بالا رفتن سن دختر ترشیده اش ، و یا خریدن ماشین و خانه و گرانی ارزاق عمومی که هر روز بیشتر میشود ، اینها همه مشکل ایرانی است اما مشکل اصلی او این ها نیست ، ایرانی از درون بیمارست بیماری اش خیلی هم مزمن است ، 1400 سال است که بیمار است بیشتر همسایه هاش هم بیمارند اما بیماری ایرانی وخیم ترست اصلا اورژانسی است ، بیماریش واگیر هم دارد اما خودش نمیداند ، از همه بدتر فکر میکند خودش سالم است و بقیه بیمارند ، این خیلی خطرناکتر است ، این بیماری بوسیله امیر عرب ، عمر و سردارش سعدوقاص به ایرانیها سرایت کرده برای همین است که ایرانیها دل خوشی از او ندارند ، بیشتر ایرانیها دوران تندرستی خود را و هویت اصلیشان را فراموش کرده اند ، به قول بابک خرمدین ما مثل کودکانی میمانیم که دزدانی شبانه بر ما یورش آورده اند و پدران و مادران ما را کشته و خانه ما را به یغما و ما را به اسیری برده اند ، ما آن دزدان را دوستان خود پنداشته ایم ، این دزدان تازیان هستند .

بیگانگان بسیاری در گذر تاریخ بر کشور ما تاخته اند : یونانیان ، تازیان ، مغولان ، رومیان ، بربرها ، ترکان و ترکمنان و غزا و پرتغالیها و ... اما هیچ یک به اندازه تازیان ما را از هویتمان جدا نکردند ، تازیان رفتند اما فرهنگ و دینشان را برای ما به ودیعه گذاشتند ، ارثیه ای شوم که ای کاش هرگز به ما نمیرسید ، ما هویت پدرانمان را فراموش کرده ایم اما کاملاً نه ، هویت ایرانی مهر جوست اما نمیداند به که مهر پورزد ،

حاضر است ملیونها تومان خرج مراسم عاشورا و تاسوعا کند و عزاداری ملیونی حسینی به راه بیندازد اما ریالی برای آسفالت کوچه و محله اش ندهد حاضر است دهها بار به حج برود و پول مردم خود را به شکم تازیان بریزد اما پیشیزی به همسایه بیمار خود و کودک یتیمش ندهد (آخوندی آشنا در روز ده محرم که همه بازارها ایران تعطیل بود و سیل جمعیت عزادار در خیابانها به من گفت میبینی امام حسین چقدر مردم را به خیابان ها کشانده است این نشانه عزت و قدرت شیعه است به او گفتم میبینی چقدر ثروت و وقت مردم دارد هدر میدهد این نشانه بیماری فرهنگی و مسبب فقر ملت و مملکت است ، دیدم ساکت شد و دیگر سخنی بر زبان نراند) ، این تضادها را و این دردها را من با خون دلم حس کرده و میکنم چون با این مردم زندگی کرده ام و در دل فقر زاده شده و با فقر زندگی کرده ام ، من هم از اینانم با همین دردها و همین رنجها ، همسایه ملاک و متمول من هر سال دستهایش را با افتخار بالا میگیرد که من امسال نیز پیش امام جمعه شهر ، مالم را پاک کرده و خمسم را داده ام پس در روز جزا نزد بانو فاطمه زهرا و رسول الله و اهل بیتش رو سپیدم ، اما هنگامی که کودکی دوره گرد دست گدایی به رویش دراز میکند او را میراند و زیر لب میگوید که اینان نیرنگ بازند و دروغگو ، من کودکی را دیدم که روزانه بیست کیلومتر پیاده راه می پیمود تا خود را به مدرسه برساند ، او از من کمک خواست ، اندکی داشتم به او دادم ، گفت کافی نیست او را نزد امام جمعه بردم که این کودک سیده است و پدری پیر و ناتوان دارد با هشت برادر و خواهر ، از خمس اموال که نیمی از آن به سادات تعلق میگیرد کمکش کنید ! امام جمعه پیر و کر ما ندا داد که : ما خمس شهر را به قم میفرستیم و نمیتوانیم بدون اذن مجتهد و دفتر ولی فقیه (ایت الله خامنه ای) دیناری از آن را خرج کنیم ؛ کودک ناامید و گریان و شرمنده از گدایی نزد مفلسان به خانه بازگشت (چندی بعد در اخبار شنیدم که شیخ حسن نصرالله بابت پول خمسی که رهبر ایران برایش فرستاده بود از رهبرو ملت ایران تشکر کرده است) -

من مردی را دیدم که با پنج ملیون تومان پس انداز سی سال کارمندی به همراه همسرش به حج رفت اما هنگامی که باز گشت پسر معتادش را به جرم دزدی سیصد هزار تومان که منجر به قتل مال ربوده شده بود اعدام کردند -

من مردان و زنان زیادی را میشناسم که قبل از مرگشان برای خود قبر خریده و کنده اند و هر شب جمعه به سر قبر خود میروند و برای خود فاتحه میخوانند و طلب آمرزش میکنند -

من مردمانی را میبینم که تنها تفریحشان رفتن بر مزار مردگان در هر شب جمعه است ، در شهر من گورستانها بسیار پر رونق ترند از کتابخانه ها و زندگان گورستان بسیار بیشترند از مردگان -

من جوانی را دیدم که به جرم دوست داشتن دختری بوسیله برادران دختر با تیر تکه تکه شد -

من دختری را میشناسم که به جرم دوست بودن با پسری در زندانست و پدر و برادرش تهدید کرده اند هنگامی که زندانش تمام شود او را خواهند کشت و دیه اش را که در فقه شیعی نصف دیه مرد است به مادرش خواهند داد تا لکه ننگ از خانواده شان پاک شود -

من پسر و دختری را دیدم که به جرم زنا هر یک را به سد ضربه شلاق محکوم کردند در حالی که سوگند میخوردند که صیغه کرده اند اما قاضی گفت چون صیغه نامه رسمی ندارید (و پولی به آخوند نداده اید) دروغ میگویید ، آن پسر را در ملا عام آنقدر تازیانه زدند که کلیه هایش خونریزی کرد و چند روز بعد در بیمارستان جان باخت و دخترک نیز زیر ضربه های تازیانه کودکی را که در شکم داشت سقط کرد -

من متولی پیر امام زاده ای را میشناسم که با شش دختر دانشجو در داخل امام زاده لو رفت اما روز بعد نیروی انتظامی او را رها کردو دوباره به سر کارش بازگرداند ، چون صیغه نامه ای رسمی در دست داشت که هر یک از دختران را به ازاء مبلغ دویست هزار تومان به مدت شش ماه صیغه کرده بود (صیغه در فقه شیعه ثواب نیز دارد) ، دخترانی که جهت پرداخت هزینه دانشگاه آزادشان (پولی) مجبور به اینکار شده بودند -

من فرماده بسیج و پسر روحانی معظم و سر شناسی را میشناسم که شبانه با سلاح بسیج از فقرای جنوب شهر اخاذی میکند فقرایی که به سختی نان خوردن خود را تامین میکنند - من قاچاقچیهای مواد مخدری را میشناسم که با دهها کیلو مواد دستگیر شدند اما قاضی پرونده هر روز زندانی که برایشان بریده بود به پنج هزار تومان فروخت و آنها را همان روز آزاد کرد و آنها دوباره به فروش مواد پرداختند -

من جوان نیکوکاری را دیدم که به جرم خوردن شراب در ملا عام تازیانه خورد - من جوانان کراکی ای را میشناسم که برای بدست آوردن پول مواد از مساجد و حسینیه ها دزدی میکنند و حتی از سنگهای قبور و تابلوهای آلمینیومی مقابر و تابلوهای راهنمایی و رانندگی و شیرهای آب معابر عمومی و مدارس نیز نمیگذرند -

من جوان معتادی را میشناسم که خانواده اش او را از خانه بیرون کردند اوناگزیر خود را به نیروی انتظامی معرفی کرد اما او را بیرون انداختند و حتی حاضر نشدند مطابق میل جوان که دوست داشت زندانی شود زندانش کنند چون خرج موادش را نداشتند بدهند و نیز نمیدانستند با معتادان چکار کنند -

من پلیسهایی را میبینم که هنگام دعوا و زد و خورد همشهریانشان تنها نظاره گرند و هنگامیکه از آنان میخواهی نزاع را خاتمه دهند میگویند ممکن است به ما آسیبی برسانند -

من جوانی را میشناسم که کارش دزدیدن سیمهای برق تیرهاست - من راننده تاکسی ای را میشناسم که سالی سدها هزار تومان خرج حسینییه و مسجد محلش میکند اما سالها پیش شاگرد مدرسه ای را (نویسنده) که ده تومان پول تاکسی نداشت از تاکسی اش به بیرون انداخت -

من جوانی را میشناسم (باز هم نویسنده) که برای عوض کردن نام تازی اش و انتخاب یک نام ایرانی به اداره ثبت محلشان رفت اما هنگامیکه درخواستش را مطرح کرد او را با کمک مامورشان با فحش و تحقیر از اداره بیرون کردند -
من مادر پیری را میشناسم که (مادر نویسنده) سالها به سختی زندگی کرده بود و بسیاری اوقات پول غذایش را نداشت اما دم مرگ وصیت کرد که پس انداز هشتاد سال عمرش را که سیصد هزار تومان میشد به روحانی محل بدهند تا برایش یک سال نماز بخواند و روزه بگیرد -

من کودک یتیمی را میشناسم که بعد از مرگ پدرش همه پس انداز پدرش را خرج کفن و دفن و مراسم مذهبی پدرش کردند و کودک بینوا از فقر به دوره گردی روی آورد -

من زن جوانی را میشناسم که در یک ارتباط صیغه ای مطابق فقه شیعه دختری دنیا آورد ، این مادر و دختر بدون سرپناه و بدون شوهر گرفتار زندگی مصیبت باری شدند و سر انجام زن مجبور شد دخترش را در یک معامله صوری به خانواده ای زابلی بفروشد تا از فقر و فساد خودش و دخترش جلوگیری کند-

من پیر مرد هفتاد ساله ای را میشناسم که با پانصد هزار تومان دختری چهارده ساله را از خانواده ای روستایی خرید و به کابین خود در آورد-

من مردانی را میشناسم که شغلشان خرید و فروش دختران روستایی است آنان به بهانه ازدواج به روستاهای فقیر میروند و با دادن مبلغی پول به والدین دختران آنها را صیغه میکنند و به دلالت قاجاق انسان میفروشند -

من کودکانی را هر روز میبینم که افسرده و غمگین بدون نشانه ای از نشاط کودکی سر گرم از بر کردن آیات قران با تلفظ عربی هستند چرا که در مدرسه به آنها گفته اند خواندن نماز و قران با لهجه پارسی غلط است و موجب بطلان نماز میشود (رجوع شود به رساله خمینی) -

من روستا هایی را دیده ام با خانه های گلین و ویران شده و خالی از سکنه که تنها یک بنای آباد در همه آنها وجود داشت آن بنا همان حسینییه و مسجد روستا بود -

من روستاهایی را می شناسم (مانند روستای نویسنده) که حمام ندارند و جاده ندارند و کتابخانه و مدرسه ندارند اما حسینییه دارند ، مردمانشان حتی فرشهای زیر پایشان را تقدیم حسینییه میکنند و تمام پس انداز سالیانه اشان را و ارثیه بیوه زنانشان را و حتی لحاف کرسی عمه بقیس را برای تمیز کردن دیگ محرم پاره میکنند آن هم از جان و دل و با هزار آرزو و نیت، حاضرند ملیونها تومان برای طلبها و بلندگوها و علمهای گران قیمت چینی و ژاپنی مراسم عزاداری بپردازند اما حاضر نیستند سردوشی را برای حمام ویران روستایشان بخرند یا کودک مفلوک مشیت قاسم را نزد پزشکی ببرند یا پسر نابغه مشیت سکینه شوهر مرده را برای تحصیل به شهر بفرستند ، همه با هم دشمن خونیند و چشم دیدن هم را ندارند اما در محرم و صفر و رمضان و فاطمیه زیر یک سقف جمع میشوند ، تنها کار گروهیشان به سرو سینه زدن و خوردن غذا است گویا هیچ کار گروهی دیگر نمیدانند ، میلیاردها ریال خرج ساختن مکانهایی میکنند که سالی چند روز بیشتر از آنها بهره (آنها فقط مذهبی) نمیرند ، مساجدشان را برای پیران ساخته اند و حسینییه ها را برای جوانان-

من زن جوانی را میشناسم که جهت گذراندن مخارج زندگی اش در برابر چشمان شوهر کراکی اش تن فروشی میکند و کودکانش را نیز بدین کار وا میدارد و شوهرش نیز خرسند است که پول کراکش را در میاورد -

من زن جوانی را با کودک یکساله اش میشناسم که از شوهر کراکش جدا شده و بدون سرپناه در شهر سرگردان است و عاقبتش نیز نا مشخص -

زنی دیگر را میشناسم که در بیست سالگی طلاق گرفته و نوزاد درون شکمش را از فقر سقط کرده ، اما اخر کارش به روسپیگری در خیابانیهها و بیماری ایدز کشیده شده است چرا که پدر و مادرش سالها پیش مرده اند و در اینجا زن بدون شوهر حتی نمیتواند یک شب برای خواب به مسافرخانه ای برود و کار نیز برای مردان گیر نمی آید چه برسد برای زنان بی شوهر، زن ایرانی تنها با شوهر کردن و مادر شدن هویت می یابد و زن بدون شوهر و فرزند در ایران تعریف نشده است ، برای همین ، روز زن در ایران روز مادر است .

با نگاهی به صفحه حوادث روزنامه های ایران حوادث بسیاری را شبیه حوادث کوچه و محله ما میتوانی پیدا کنی وبخوانی :
پدری فرزند سه ساله اش را کشت چون میخواست فرزندش شهید شود و به بهشت برود- کودکی دوساله در مراسم سوگواری با دیدن گریه متوالی مادر و پدرش سخته کرد و مرد -پدری فرزندانش را از شدت فقر کشت - پدری دخترنوجوانش را به اتهام حاملگی و رابطه نامشروع کشت اما بعد از تشریح پزشکی فهمیدند دخترک بیچاره ورم معده داشته است .

اینها گوشه ای از پرده ایران امروز است ، نمونه های این ایرانیان را با نگاهی ساده در گوشه و کنار هر کوچه و خیابان و شهر و روستایی میتوانی پیدا کنی ، ایرانی امروز واقعا سردرگم است ، انحطاط اخلاقی ایرانی مخصوصا در این سی سال به اوج خود رسیده است آمار دزدی ، فحشا ، فرار دختران و پسران از خانه، قاجاق زنان و دختران به کشورهای عربی و پاکستان، رشد کودکان و زنان خیابانی ، رشد بیسابقه اعتیاد ، الگو شدن قانون شکنی وقانون گریزی، کاهش اعتماد به دیگران ، مال اندوزی شخصی ، عدم توجه به منافع ملی ، افزایش افسرده گی جامعه و از بین رفتن نشاط گروهی ، کارگریزی و تن پروری و عدم تمایل به سرمایه گذاری ملی ، بدبینی به هویت و ملیت خود و خود کوچک بینی ملی و تحقیر ملیت خود نزد بیگانگان و... نشانگر انحطاط کنونی جامعه ایران است ، ایرانی از یکسو زندگی قبیله ای را رها کرده و گام در هزاره بیست و یکم گذاشته، اما نتوانسته فرهنگ و ارزشهای خود را با ارزشهای این هزاره هماهنگ کند ، از یکسو مطابق

دین و مذهب خود جوانان را به ازدواج زود هنگام تشویق میکند و از سوی دیگر مبیند که نمیتواند حد اقل شرایط را که داشتن یک کار ثابت و یک مسکن است برای آنها فراهم سازد، سن ازدواج جوانهای ایرانی به بالای سی سال رسیده است از یکسو آنها را به عفت و دوری جستن از جنس مخالف دعوت میکنند و از دیگر سوی جوانان با ابزارهای ارتباط جمعی مانند موبایل و اینترنت و ماهواره از دنیای جنسی یکدیگر با خبر میشوند و عطش جنسیشان بیشترافزایش مییابد اما چون امکان ازدواج ندارند و مطابق فرهنگ و دینشان نیز امکان ارتباط ازاد ندارند امیال جنسیشان را با روی آوردن به مواد مخدر خنثی کرده و کاهش میدهند، آری ایرانیان حتی از تازیان نیز سر درگم ترند، چرا که دین و فرهنگ تازیان در یک سوی است اما دین و فرهنگ ایرانیان دو سویه است، تازیان دارند خود را با هزاره سوم هماهنگ میکنند و مشکلات پیش رو را به آرامی حل میکنند، اسلام مشکل چندانی برای تازیان ایجاد نکرده است چون از گوشت و خونشان است و مطابق فرهنگ و آیینشان، ماه رمضان برای آنان ماه شادی و سرور (برای ما، ماه غم علی) و محرم برای آنان جشن آغاز سال نو است (برای ما موسم عزاداری حسین و خاندانش)، مراسم حج برای اعراب حجاز نوید دهنده ملیاردها دلار پول باد آورده است و برای ما خروج ملیاردها تومان ارز از کشور، عرب شادی طلب است به ویژه شادی خوراک و جنس زن) کشورهای غربی با شناختن این روحیه اعراب دهها شبکه ماهواره ای از این نوع برای آنان ساخته اند) اما ایرانیان شادی را حرام کرده و غم را پاس میدارند هرچند که در نژاد و هویتشان عاشق رامشگری (رقص) و موسیقی اند، اعراب الله را در خدمت خود در آورده اند و تمامی لذات دنیوی را با گفتن شهادتین بر خود حلال کرده اند اما ایرانیان نه تنها خود را برده و بنده الله که بنده سازنده گان الله کرده اند و شادی نقد این جهان را به نسیه آن جهان فروخته اند، ره آورد اسلام بیشتر به سود تازیان بوده و به زیان ایرانیان (و هندیان و مصریان و دیگر ملل غیر عرب)، این دین امروزه با گوشت و خون ایرانیان آغشته گشته و اصلاح فرهنگ و اخلاق ایرانیان حتی با تغییر دینشان نیز بسیار سخت و زمانگیر است.

(سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل - بیرون نمیتوان کرد، الا به روزگاران)

آری چشم انداز امروز ایران بسیار سیاه و تاریک است اما من قصد نو مید کردن کسی را ندارم چرا که نومییدی سکون را به همراه می آورد، این مادر زنگی سیاه (استعاره ای از شب در شعر منوچهری دامغانی) میتواند کودکی سپید نیز در پایان شبی تیره بزاید چرا که پایان شب سیه سپید است، آری با وجود این فضای سیاه سیاسی و اجتماعی حاکم بر ایران زمره های امیدوار کننده ای نیز به گوش میرسد، گویا تبلیغات کور رژیم مرتجع آخوندی در این سی سال کاملاً به زیانش تمام شده است و نتایج معکوسی در بر داشته است، برای نمونه، مطابق نتایج یک آمار گیری اینترنتی تنها شش در صد ایرانیان حکومت فعلی را قبول دارند، و اکثریت خواهان یک حکومت سکولار هستند که در آن دین از سیاست جدا باشد و باز مطابق نتایج همین آمار تنها بیست و سه در صد از جوانان ایرانی پایبند مذهب شیعه هستند و مابقی بی دین، بی خدا، و یا پایبند ادیان دیگر مانند زرتشت هستند، جالب است که در این آمار شمار جوانان بی دین بیشتر از جوانان مسلمان هستند، هر چند که اکثریت جوانان ایرانی به اینترنت دسترسی ندارند و نمیتوانند در این آمار گیری شرکت کنند اما این آمار نشان دهنده باورهای جوانان تحصیل کرده و روشنفکر ایرانی است و در سیاست حاکم هر کشوری همین جوانان بیشترین تاثیر را دارند، فضای کلی حاکم بر ایران نیز بر همین منوال است و جوی از نارضایتی فضای جامعه را فرا گرفته، هر چند که بیشتر این نارضایتی ها اقتصادی هستند اما نارضایتی های فرهنگی نیز بسیار به چشم میخورند و وجود نارضایتی خود لازمه و نوید دهنده تغییر است، امید داریم که فردای ایرانیان روشنتر از دیروز و امروز باشد هر گامی هر چند کوچک در راه روشنگری ایرانی فردای روشنتری را به ایرانیان نوید می دهد آری ای هم وطن همه مسئولیم و بیشتر از همه من و تو.

آناهد

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>